

معناشناسی «سلطان» در قرآن با تأکید بر روابط همنشینی و جانشینی

فاطمه دسترنج^۱، کیوان احسانی^۲، افسانه کوهرو^۳، محمد دهقانی^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱/۲۹ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۲/۱۳)

چکیده

یکی از واژگان پراهمیت در حوزه علوم قرآنی کلمه «سلطان» است. بیشتر دانشمندان معتقدند که در قرآن به جای کلمه «معجزه» از واژه‌های «آیه، بینه، برهان و سلطان» استفاده شده است. اما تاکنون هیچکس مصداق این الفاظ را مشخص نکرده است، بگونه‌ای که اگر سوال شود سلطان چه نوع معجزه‌ای است کسی نمی‌تواند به آن پاسخ دهد؟ در تفاسیر نیز اغلب این کلمه را به معنای حجّت و دلیل معنا کرده‌اند. اهمیت موضوع از آنجا دوچندان می‌شود که در مورد اصالت، ریشه لغوی و معنای این کلمه نیز اتفاق نظر وجود ندارد. یکی از علومی که توسط آن می‌توان به این مهم رسیدگی کرد، معناشناسی است. در این علم تحولات معنایی واژگان در گذر زمان و درون متن براساس روابط همنشینی و جانشینی بررسی می‌شود. در این مقاله کلمه «سلطان» در سه حوزه معنایی مختلف؛ «حکومت سیاسی، حجّت و برهان، معجزه» مورد بررسی قرار گرفته است و در نهایت معنای اصلی/ لغت‌نامه‌ای که برای آن در نظر گرفته شد عبارت است از: «مانعی مسلط بر دیگران است، که آن‌ها را از مقصودشان منصرف گرداند» و معنای نسبی که بر اساس آن معنای اصلی در دستگاه معناشناسی قرآن برای سلطان بدست آمدند، عبارتند از: شکافته شدن دریا توسط حضرت موسی (ع) - داشتن عذر موجه یا سند معتبر - قدرت و استطاعتی که انسان بر مایملکش دارد - قدرت و اختیاری که ولی دم مقتول برای کشتن قاتل دارد.

کلید واژه‌ها: سلطان، معجزه، معناشناسی، معنای اصلی، معنای نسبی، همنشینی، جانشینی.

۱. F-dastranj@araku.ac.ir

۱. استادیار دانشگاه اراک، اراک، ایران (نویسنده مسئول)؛

۲. k-ehsani@araku.ac.ir

۲. استادیار دانشگاه اراک، اراک، ایران،

۳. afsanehkouhro@gmail.com

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، واحد دورود، دانشگاه آزاد اسلامی، دورود، ایران،

۴. Dehghani.m100@gmail.com

۴. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک، اراک، ایران،

۱- بیان مسأله

کلمه «سلطان» با مشتقاتش ۳۷ بار در قرآن کریم بکار رفته است. «معنای اصلی یا لغت‌نامه‌ای» این کلمه، با «معنای نسبی» که در متن و با توجه به وضعیت و موقعیتی که در بافت قرآن برخوردار می‌شود متفاوت است. ولی از آنجایی که «معنای اصلی»، هسته معنایی واژه و نقطه آغاز معناشناسی در اکتساب «معناهای نسبی» است لازم است که در انتخاب آن دقت کنیم و گرنه در مسیر معناشناسی، به انحراف معنایی کشیده می‌شویم.

با مطالعه کتاب‌های لغت مشاهده می‌شود معانی متعددی برای این کلمه ذکر شده است که هر یک از این کلمات در حوزه‌های معنایی مختلفی قرار می‌گیرند که جانشین و هم‌نشین کلمات دیگری می‌باشند و نمی‌توان بدون تحلیل و بررسی این معانی بدون دلیل یکی از آن‌ها را برگزید و آن را هسته معنایی انتخاب کرد و معناشناسی را بر اساس آن انجام داد. در نتیجه لازم است تا با تحلیل معناشناسانه این لغت به دنبال معنای اصلی آن باشیم و سپس معنای نسبی کلمه «سلطان» را در دستگاه معناشناسی قرآن بیابیم. بدین صورت که جانشین‌های کلمه «سلطان» در این حوزه‌هایی معنایی باید مورد بررسی قرار بگیرند و براساس کلمات محوری که هم‌نشین آن‌ها شده‌اند این تفاوت‌های معنایی را بیابیم. با این روش است که در نهایت می‌توانیم بگوئیم که معنای «سلطان» در قرآن چه می‌تواند باشد؟

پس از تحلیل و یافتن این معنای محوری است که می‌توانیم بگوئیم که منظور از کلمه «سلطان» در حوزه معنایی معجزه در قرآن چیست و معجزه سلطان کدام یک از معجزات انبیای الهی است؟ ارتباط سلطان با «بینه»، «برهان» و «آیه» چیست؟ مراد از سلطان در حوزه معنایی غیر از معجزات چه کاربردهایی دارد؟

۲- پیشینه

در خصوص واژه «سلطان» تاکنون کتاب یا پایان‌نامه مجزایی نگاشته نشده است و عمده

پژوهش‌های این عرصه، مربوط به سه مقاله است که عبارتند از:

● مقاله «بحثی درباره کلمه سلطان» نوشته احمد احمدی بیرجندی در مجله ادبی - تاریخی - تحقیقی یغما در اسفندماه ۱۳۵۶. در این مقاله، نگارنده: «سلطان» را کلمه‌ای عربی و به معنای «والی، حجت، قدرت و قهرمان» در نظر گرفته است که جمع آن «سلاطین» می‌شود. ایشان در نهایت می‌گویند که «سلطان» در قرآن بر دو وجه است: ۱- حجت ۲- تسلط، پادشاهی، قدرت و شوکت.

● مقاله «تحوّلات مفهومی و مصداقی اصطلاح سلطان» نوشته عباس احمدوند در پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی در سال ۱۳۹۲. در این مقاله، نگارنده در مورد ریشه و معنای آن می‌نویسد؛ این اصطلاح اساساً قرآنی است و ریشه سریان‌ی یا آرامی دارد و کاربرد آغازین آن در قرآن به معنای حجت و برهان است که به نیروهای ماورائی که دربردارنده نوعی تسلط هستند نیز اشاره دارد. ایشان در ادامه به بررسی سیر تطوّر آن در تاریخ و سیاست پرداخته است به طوری که در نهایت می‌نویسد هرچه مصادیق تسلط سیاسی این واژه کاهش یافته، تسلط معنوی آن بیشتر نمود پیدا کرده است.

● مقاله «مفهوم‌شناسی واژه سلطان در قرآن کریم» نوشته کرم سیاوشی و ابراهیم وکیل در دو فصل‌نامه پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن در سال ۱۳۹۶. در این مقاله نگارنده اصالت این کلمه را عربی دانسته و سیر تاریخی کاربرد این واژه را از دوره پیش از اسلام تا زمان کاربرد آن برای فرمان‌روایان بررسی می‌کند. در نهایت می‌نویسد این واژه در قرآن در دو حیطة کلی معنایی «برهان» و «قدرت» به کار رفته است، که هر یک از این دو حیطة، مصادیق مرتبط دیگری همچون: «بهانه و دستاویز»، «عذر موجه»، «معجزه»، «هرگونه سلطه و برتری و نفوذگری و بسط‌ید» را در بر می‌گیرند.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود اغلب نویسندگان، این کلمه را اصیل عربی دانسته و سه معنای محوری «حجت و دلیل، قدرت سیاسی، معجزه» را برای آن بیان کرده‌اند اما هم این نویسندگان و هم لغویان و مفسران برای انتخاب این معانی برای «سلطان» دلیل قانع‌کننده‌ای

نیاورده‌اند و همگان در مورد آن اختلاف دارند. از طرفی انتخاب معنای «معجزه» برای سلطان مشکل را حل نمی‌کند زیرا کلمه معجزه قرن‌ها بعد بوجود آمده است و شامل کلمات «آیه، بینه و برهان» نیز می‌شود. «حجت و دلیل» نیز برای «برهان» و «بینه» بکار می‌رود و انتخاب آن برای «سلطان» هیچ مشکلی را حل نمی‌کند توأم به اینکه باید بررسی شود که آیا این معانی در قرآن می‌تواند برای سلطان در نظر گرفته شود یا خیر؟ لذا وجه تمایز این مقاله با سایر پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه این است که نخست برای انتخاب معنای نسبی به تحلیل معنای لغت‌نامه‌ای پرداخته‌ایم و سپس براساس ظرفیت معناشناسی^۱ و توجه به بافت آیات قرآن، بهترین معنا را برگزیده و معنای نسبی این کلمه در قرآن و همچنین کاربری آن در حوزه معنایی معجزه و غیر معجزه در قرآن را مشخص کرده‌ایم.

۳- واژه پژوهی سلطان

برای دستیابی به معنای اصلی این کلمه می‌بایست با مطالعه کتاب‌های لغت تمامی تعاریفی که در مورد آن ارائه شده است جمع‌آوری گردد و در نهایت با تحلیل آن‌ها، به معنای اصلی کلمه «سلطان» دست یابیم. در خصوص اصالت، ریشه لغوی و معنای واژه «سلطان» نظرات بسیار گوناگون، متعارض و گاه متناقضی وجود دارد.

۳-۱. اصالت عربی واژه

یکی از سوالات اصلی در معناشناسی تاریخی، پی‌بردن به معنای اصلی و اولیه است.

۱. معناشناسی (Semantics) مطالعه علمی معناست (صفوی، ۲۷) و به معناشناسی فلسفی، منطقی و زبانی تقسیم می‌شود (قائم‌نیا، ۷۹-۷۸). معناشناسی زبانی؛ دانش مطالعه انتقال معنا از طریق زبان است (صفوی، ۳۴). در این دانش، معنا درون نظام زبان بررسی می‌شود (قائم‌نیا، ۵۲۹). در معناشناسی زبانی، از روش‌های گوناگون برای مطالعه معنا استفاده شده است. معناشناسی حوزه‌ای (Fields Semantic) یکی از این روش‌هاست. این روش در مطالعات قرآنی، با نام ایزوتسو گره خورده است. او در روش خود دو رویکرد اساسی داشت: معناشناسی درزمانی یا تاریخی (Diachronic Semantic) و معناشناسی همزمانی (Synchronic Semantic) (ایزوتسو، ۴۳-۳۹). در معناشناسی تاریخی تحولات کلمه مورد نظر در گذر زمان مورد بررسی قرار می‌گیرد در معناشناسی همزمانی جانشین‌های کلمه مورد نظر و همچنین همنشین‌های آن در آیات مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرند.

برای پاسخ‌گویی به این پرسش ابتدا باید بدانیم که آیا کلمه «سلطان»، اصالت عربی دارد یا این‌که کلمه‌ای دخیل است؟ این مورد می‌تواند ما را در یافتن ریشه‌ی اصلی آن یاری نماید. سپس با بررسی استعمالات آن، برپایه‌ی اصول زبان‌شناختی، به معنای اصلی «سلطان» دست یابیم. برخی معتقدند که این واژه قبل از اسلام، در زبان‌های دیگر و اشعار عربی نیز وجود داشته است لذا باید نظرات مختلف در مورد اصالت این کلمه از نظر سیر تاریخی بررسی شود.

۳-۱-۱. سلطان در سایر زبان‌ها

آرتور جفری در ذیل واژه (Sultan) می‌نویسد: فعل ثلاثی مجرد سلط به معنای سخت و نیرومند بودن در قرآن بکار نرفته است. این واژه با واژه‌ای حبشی و با گروهی از واژه‌های سامی شمالی همزاد است، لغویان مسلمان درباره‌ی واژه قرآنی «سلطان» که می‌خواستند آن را مشتق از «سلیط» بدانند، سرگردان بودند. اشپرنگر به‌درستی آن را واژه‌ای بیگانه دانسته که از زبان آرامی قرض گرفته شده است. اما در زبان سریانی است، که این واژه، کاربرد وسیعی دارد و بی‌تردید از این زبان است که هم واژه «سلطان»، عربی و هم واژه هم‌عرض آن در زبان حبشی گرفته شده است (جفری، ۲۶۱).

۳-۱-۲. در شعر عربی پیش از اسلام

واژگان عربی دوره پیش از اسلام که به دوران جاهلیت مشهور است، پیشینه‌ی اصلی کاربرد واژگان قرآن به‌شمار می‌روند و واکاوی دقیق این دوره می‌تواند در فهم معنای استوار واژگان قرآن راه‌گشا باشد. آرتور جفری می‌نویسد: «فعل ثلاثی مجرد «سَلَطَ» در معنای «سخت و نیرومند بودن» نیز در اشعار آن دوره بسیار بکار رفته است» (جفری، ۲۶۶). اما واژه «سلطان» در مفهوم «چیرگی و تسلط» در اشعار دوره پیش از اسلام تنها یک بار بکار رفته است، آن‌جا که عنتره بن شداد (م ۶۱۵ م) سروده است:

يا شَأْسُ لَوْلَا أَنَّ سُلْطَانَ الْهَوَى / ماضى الْعَزِيمَةِ مَا تَمَلَّكَ عَنْتَرَا (ای شأس، اگر نبود که

چیرگی هوای نفس دارای عزمی برنده و حتمی است، عنتره چیزی را به دست نمی آورد (عنتره، ۱۱۶)

۳-۱-۳. صدر اسلام

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، سلطان به معنای «قدرت صرفاً سیاسی» بکار رفته است؛ چنانچه در سقیفه بنی ساعده، عمر بن خطاب استدلال کرد که ما بر عرب حجّتی آشکار و سلطان روشنی داریم و کسی نباید در قدرت سیاسی (سلطان) محمد (ص) و میراث او با ما منازعه کند (ابن قتیبه، ۲۵/۱). شاید بتوان علت بروز این تحول معنایی را در این دوران، محدود دانستن جانشینی پیامبر به امور صرفاً سیاسی از نظر برخی مسلمانان و تأکید محض بر ولایت سیاسی (قدرت)، و نه ولایت معنوی دانست. از این رو، می توان گفت از منظر سیاسی واژه سلطان بر هر حاکم قدرت مندی، از خلیفه تا وزیر دلالت دارد (احمدوند، ۱۳۳).

۳-۱-۴. پس از اسلام

پس از اسلام لقب سلطان اصولاً به منشأ مطلق قدرت و حکومت اشاره داشته و برای افرادی با پیشینه نظامی بکار رفته است. ابوجعفر منصور دومین خلیفه از خلفای عباسی (م ۱۵۸ ق) در خطبه روز عرفه در اواخر خلافت خود، خویش را سلطان (قدرت) الله فی ارضه خواند (طبری، ۸۹/۸). وی همچنین در وصیّت به مهدی (حک: ۱۵۸-۱۶۹ ق)، تصریح کرد که از سلطان باید اطاعت کرد و بس (صفوت، ۳۵/۳). به گفته ابن خلدون (م ۸۰۸ هـ ق)؛ جعفر برمکی نیز بخاطر داشتن قدرت فراوان در دولت، سلطان خوانده شد (باشا، ۳۲۳). بعدها، دیگر غاصبان قدرت خلیفه نیز، القابی چون «أمیرالأمر» و «سلطان» یافتند (ابن خلدون، ۲۹۷).

۲-۳. ریشه لغوی

در خصوص ریشه لغوی و معنای اصلی واژه «سلطان» از منظر اهل لغت چهار دیدگاه مطرح است:

۱-۲-۳. دیدگاه اول

سلطان از ریشه سه حرفی «س، ل، ط» گرفته شده است و معنای قوه و قهر می‌دهد (ابن فارس، ۹۵/۳) و تعبیر «سنابک سلطان»، که معنی (کلاه‌خودها و شمشیرهایی که محکم و بلند) می‌دهد نیز مفهوم تسلط و غلبه در آن نهفته است. طبق این دیدگاه سلطان مفهوم تسلط و قدرت از روی قهر می‌دهد. بر اساس این دیدگاه به حجّت و دلیل هم به‌خاطر آن‌که بر دل‌ها و اندیشه‌ها سیطره می‌یابد، سلطان می‌گویند (همان).

۲-۲-۳. دیدگاه دوم

برخی سلطان را مشتق از «سلطن» به معنای «قوت» گرفته‌اند (طریحی، ۲۲۵).

۳-۲-۳. دیدگاه سوم

برخی سلطان را مشتق از «سلیط»، به معنای «هر چیزی که نور می‌دهد گرفته‌اند. در این صورت حرف «نون» در سلطان زائد خواهد بود علاوه بر آن؛ باب رباعی «سلطن» در زبان عربی اصیل نیست. این منظور بر این باور است که سلطان بخاطر مصدر بودن جمع بسته نمی‌شود در نتیجه سلاطین اشتباه است (ابن منظور، ۳۲۱/۷-۳۲۰).

۴-۲-۳. دیدگاه چهارم

برخی از واژه‌شناسان برای واژه سلطان، مصداق «حجّت» را اصیل‌تر از مفهوم «سلطه و غلبه و قهر» دانسته‌اند؛ بنابراین مدّعی شده‌اند به فرد زمامدار نیز از آن رو سلطان گفته می‌شود که وی حجّت خدا در روی زمین است (زبیدی، ۲۹۲/۱۰). مشهورترین روایت در این زمینه، روایت «السلطان ظلّ الله سبحانه فی الارض و خلیفته علی خلقه و امینه علی رعایه حقّه» است که عتبی آن را در ابتدای کتاب تاریخ یمینی نقل کرده است (عتبی، ۶۷/۲).

همان‌طور که مشاهده می‌شود در خصوص ریشه لغوی کلمه سلطان نمی‌توان به

صراحت یک نظر را بیان کرد زیرا هر یک از لغویون ریشه خاصی را برای آن ذکر کرده‌اند که عبارتند از: «سَلَطٌ، سَلِيطٌ و سَلَطَنٌ» از طرفی «سَلَطَنٌ» در زبان عربی اصیل نیست و سلاطین نیز که بسیار کاربرد دارد را این منظور کلمه‌ای اشتباه می‌داند لذا بنظر می‌رسد دیدگاهی که اصالت «سلطان» را غیر عربی می‌داند صحیح‌تر باشد.

۳-۳. بررسی جانشین‌های سلطان در معنای اصلی

با صرف نظر از اصالت و ریشه لغوی این واژه، معنایی که برای آن ذکر شده است، از این قرار است: «حجّت و برهان - چیرگی و غلبه از روی قهر - هرچیزی که نور می‌دهد - فرمانروای سیاسی».

باتوجه به این‌که معنای شیء نورانی در قرآن برای سلطان بکار نرفته است و اینکه کلمه‌های «برهان، حجّت، دلیل و...» در یک حوزه معنایی قرار دارند و همچنین فرمانروای سیاسی را می‌توان لقبی برای «ملک، امیر و...» نیز در نظر گرفت لذا نمی‌توان بدون توجه به وجه تمایزی که با یکدیگر دارند، آن‌ها را به‌عنوان معنایی برای سایر کلمات در نظر گرفت. به بیان دیگر برهان، حجّت و سلطان، کلمات صددرصد مترادفی نیستند. ابوهلال عسکری می‌نویسد: «ملک» صرفاً معنای قدرت داشتن بر مقدرات گسترده را می‌رساند. اما «سلطان» هم مشتمل بر مقدرات وسیع و گسترده بوده و هم اندک. معنای دیگر «سلطان»، مانعی مسلط بر دیگران است، تا آن‌ها را از مقصودشان منصرف گرداند. به‌عنوان مثال اگر کسی بر دیگری «سلطان» نداشته باشد، معنایش این است که نمی‌تواند او را مانع از انجام کاری گرداند (عسکری، ۱۷۱).

در ادامه به این موضوع رسیدگی می‌کنیم که آیا سلطان در قرآن می‌تواند در معنای «حکومت سیاسی» و یا «حجّت، دلیل، برهان و...» بکار رود یا خیر و سپس معنای اصلی و محوری این کلمه را می‌یابیم و پس از آن معنای نسبی «سلطان» در قرآن را می‌یابیم و در نهایت مراد از این کلمه را در دایره معنایی معجزه و غیر از آن مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۳-۳-۱. بررسی سلطان در معنای حکومت سیاسی

صاحب تفسیر البرهان در ذیل آیه «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا» بگو: ای پروردگار من، مرا به راستی و نیکویی داخل کن و به راستی و نیکویی بیرون بر، و مرا از جانب خود پیروزی و یاری عطا کن» (الاسراء/۸۰) روایتی از تفسیر عیاشی نقل می‌کند که در آن؛ ابوالجارود از زید بن علی نقل می‌کند که مقصود از «سلطان» در این آیه «شمشیر» است (عیاشی، ۳۱۵/۲). بدیهی است که براساس این استدلال، مقصود از شمشیر؛ غلبه و سلطه است که آن نیز در گرو وجود حکومتی مقتدر و الهی است. آقای بحرانی روایت دیگری از ابن عباس نقل می‌کند که منظور از قسمت اول این آیه، روز فتح مکه، است. با ترکیب این دو قسمت می‌تواند نتیجه گرفت که: این آیه تنها آیه‌ای است که واژه «سلطان» در آن با مقوله حکومت و سیاست مرتبط است؛ حکومتی که عزت و سربلندی را برای پیامبر(ص) و مسلمانان در پی داشته باشد و چه بسا مقصود از آن، درخواست حاکمیتی منصور و ظفرمندانه باشد که پیامبر اسلام(ص) در نیمه دوم رسالت خود در مدینه بدان دست یافت؛ چنان‌که پیروزی‌های پی در پی در بدر، خیبر، مکه، تبوک و... برای لشکر اسلام رخ نمود و پیامبر(ص) در حالی رخت از جهان بر بست که خطری اسلام را در برابر دشمنان خارجی و مشرکان تهدید نمی‌کرد؛ بلکه بالاتر از آن، پیامبر(ص) فرستادگانی به سوی پادشاهان و قدرت‌های اطراف و اکناف فرستاد و آن‌ها را به پذیرش دین اسلام دعوت کرد» (بحرانی، ۵۷۵/۳).

علامه طباطبائی با نظری کاملاً متفاوت در مردود دانستن این نظریه می‌نویسد: «دخول و خروج به صدق این است که صدق و واقعیت را در تمامی دخول و خروج‌هایش ببیند، و صدق سرپای وجودش را بگیرد، چیزی بگوید که عمل هم بکند، و عملی بکند که همان را بگوید. «وَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا» یعنی سلطنتی یاری شده، به این معنی که مرا در تمامی مهمّاتم و در هر کاری که مشغول می‌شوم یاری کن در این آیه به طور مطلق رسول خدا(ص) را امر می‌کند که از پروردگارش بخواهد در تمامی مدخل و مخرج‌ها او را

سرپرستی کند، بنابراین اطلاق، دیگر وجهی نیست که گفتار بعضی از مفسرین را قبول کنیم که گفته‌اند: مراد از دخول و خروج، دخول به مدینه پس از بیرون شدن از مکه و خروج از مدینه به سوی مکه و فتح مکه است» (طباطبائی، ۲۴۳/۱۳).

۳-۲-۳. بررسی سلطان به معنایی غیر از «دلیل، حجت و برهان»

در این قسمت آیاتی را می‌آوریم که خداوند از مشرکین می‌خواهد که «سلطان مبینی» برای عقاید خود بیاورند: (الصافات، ۱۵۶؛ الطور، ۳۸) و همچنین آیاتی که در آن خداوند در جواب مشرکان می‌گوید که آن‌ها سلطانی برای این نظرات خود ندارند و این‌که ما سلطانی برای این نظرات و عقاید نازل نکرده‌ایم: (آل عمران، ۱۵۱؛ الکهف، ۱۵؛ الحج، ۷۱؛ غافر، ۳۵ و ۵۶؛ النجم، ۲۳؛ یوسف، ۴۰؛ الاعراف، ۷۱ و ۳۳؛ الانعام، ۸۱؛ یونس، ۶۸؛ الروم، ۳۵). این‌ها تنها آیاتی هستند که شاید بتوان در آن‌ها سلطان را به معنای دلیل و برهان در نظر گرفت. یعنی آن‌ها برهانی برای عقاید خود بیاورند.

بیشتر این آیات شبیه هم هستند اما در بین آن‌ها یک مورد وجود دارد که اندکی با دیگر آیات متفاوت است، با بررسی این مورد بقیه نیز حالتی مشابه دارند. «أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ: آیا ما دلیل محکمی بر آنان فرستادیم که از شرکشان سخن می‌گوید؟» (الروم، ۳۵)

در این آیه سخن از نزول سلطان و تکلم آن است. همچنین با توجه به قید توضیحی و توصیفی «تکلم» برای سلطان، به نظر می‌رسد که مقصود از این سلطان موجودی زنده و محسوس و ملموس (مثلاً فرشته‌ای که تمثل یافته باشد و ...) باشد که از جانب خداوند بر مشرکان نمایان شود و عمل شرک ورزانه آن‌ها را درست و موجه معرفی کند.

اگر این برداشت درست باشد، در این صورت مقصود از سلطان در این آیه امری محسوس به حساب می‌آید. ولی برخی هم گفته‌اند ممکن است استناد «تکلم» به سلطان از روی مجاز و به معنای دلالت روشن و بی‌شبهه باشد؛ چه گاه دلیل، از لحاظ روشنگری و

رسایی چنان قدرت مند است که گویی با انسان سخن می‌گوید.

• اکثر مفسران معتقدند مراد از «سلطان» در این جا همان برهان و حجّت می‌باشد.

به‌عنوان نمونه میبیدی سلطان را در این آیه در مفهوم برهان دانسته که در قالب نزول کتاب آسمانی یا آیاتی از کتاب آسمانی صورت می‌گیرد. این کتاب به‌خاطر رسایی و گویایی مفاهیم و براهینش گویی با انسان سخن می‌گوید (میبیدی، ۴۵۴/۷). مکارم شیرازی می‌نویسد: آیا ما دلیل محکمی بر آنان فرستادیم که از شرکشان سخن می‌گوئید؟ (مکارم شیرازی، ۵۳۸/۳).

• برخی دیگر نیز می‌گویند در این باره دو احتمال وجود دارد هم «برهان و استدلال» و هم «فرشته و کتاب».

علامه طباطبایی معتقد است سلطان در این آیه به معنی برهان است. وی می‌گوید: منظور از «تکلم» دلالت است که مجازاً آن را تکلم می‌خوانند و بنابراین معنای آیه این است که: مگر ما به ایشان برهانی دادیم که دلالت بر جواز شرک دارد؟ ایشان می‌افزاید: ممکن هم هست مراد از «سلطان» صاحب سلطان، یعنی فرشته باشد که در این صورت دیگر مجازی در کلمه «انزال» و «تکلم» در کار نیست و معنای آن این است که: مگر ما فرشته‌ای بر ایشان نازل کرده‌ایم و او درباره شرک آن‌ها سخن گفته است (طباطبائی، ۲۷۴/۶). نویسنده تفسیر انوار درخشان نیز با ارائه دو احتمال می‌نویسد: آیا از جانب پروردگار فرشته‌ای به سوی آنان اعزام و فرستاده شده که به صحت دعوی و آیین آنان گواهی دهد و نیز محتمل است مفاد آن باشد مگر دلیل و شاهدهی به‌دست آورده‌اند که به صحت مرام و گفتار آنان گواهی دهد (همدانی، ۴۲۸/۱۲) و نویسنده تفسیر اثناعشری نیز می‌نویسد: یعنی آیا فرستاده‌ایم بر کافران کتابی یا حجّتی که به آن مسلط شوند بر مذهب خود. نزد بعضی، سلطان به معنی ذا سلطان است، یعنی پیغمبری یا ملکی که برهان با او باشد، فَهُوَ يَتَكَلَّمُ؛ پس آن پیغمبر یا آن ملک سخن گوید به آن کتاب یا حجّت تکلم نماید به این معنی که وضوح دلالت آن بر او باشد بر وجهی که گوئیا ناطق است (حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۳۰۰/۱۰).

● برخی نیز معتقدند مراد از «سلطان» در این آیه فقط می‌تواند فرشته باشد: صاحب تفسیر جامع می‌گوید: آیا ما برای این مردم پیغمبران و حجّت و بیّنه فرستادیم تا به معتقدات کفر آمیز خودشان با ایشان سخن گویند (یعنی آن مردم بدون عذر و بهانه و علّتی مشرک شده‌اند چه رسولی به‌سوی ایشان فرستاده نشد تا امر کند آن‌ها را بشرک و از این لحاظ عذر و حجّتی در مشرک باقی ماندن خود داشته باشند (بروجردی، ۲۶۳/۵).

نقد و بررسی آراء ذکر شده

همنشین شدن تعبیر «نازل نکردن سلطان» که در اغلب این آیات از آن استفاده شده است، نشان‌دهنده این است که سلطان نازل شدنی است و هرگاه این امر ضروری باشد، فرود می‌آید. با کمک علم معناشناسی و با استفاده از روابط جانشین فعل «نزل» در قرآن می‌توان استنباط نمود که منظور از نزول سلطان چیست.

- ۱- وحی: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ (النساء، ۱۰۵) - إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ (النساء، ۱۶۳)».
- ۲- القاء: «أَوْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا (القمر، ۲۵) - أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا (ص، ۸)».
- ۳- جعل: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (الزخرف، ۳)».

قرآن کریم در مقام نزول با مفاهیمی همچون جبرئیل و نبی، در ارتباط و هم‌نشین است و با مفاهیمی همچون وحی، القاء و جعل می‌تواند جانشین باشد و به‌خوبی این مطلب را به ذهن تداعی می‌بخشد که فرایند نزول دوسویه است و نیازمند به دوطرف می‌باشد؛ یک طرف، خداوند و فرشته وحی و طرف دیگر، گیرنده و مخاطب وحی، که شخص پیامبر می‌باشد.

منظور از «ما لم يُنزل به سلطانا»، این است که خداوند پیامبرانی برای تبلیغ شرک و بت پرستی نفرستاده است و در نتیجه نه وحیی در این زمینه شده، نه القائی صورت گرفته، نه کتابی فرو فرستاده شده است و نه معجزه‌ای رخ داده است. در نتیجه مشرکان هیچگونه سند و مدرکی که بن مایه علمی داشته باشد برای عقاید خود ندارند. نه این‌که نمی‌توانند بیاورند.

همان‌گونه که آیت الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم آورده: این تعبیر از قبیل سالبه به انتفای موضوع است، نه به انتفای محمول (جوادی آملی، ۳۷/۱۶-۴۳). مطابق این نظر، تعبیر «مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا» معادل تعبیر «لَا بُرْهَانَ لَهُ» در آیه: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ...» (المومنون، ۱۱۷) و به معنی بی‌برهانی ذاتی است، نه نازل‌نشدن برهان.

برخی از مفسران نیز تعبیر «نازل‌نشدن سلطان» را دلیل بر بکارنرفتن سلطان در معنای برهان می‌دانند؛ بنابراین در تمام نمونه‌ها آن را به معنای «کتاب» یا «وحی» دانسته و مدعی‌اند که منظور از آن، این است که خداوند وحی یا کتابی برای روایت کردن و سزاواری شرک ورزی از آسمان نازل نکرده است (مقاتل بن سلیمان، ۳۰۶/۱ و سیّد بن قطب، ۱۹۹۰/۴).

یعنی نداشتن سلطان با نداشتن برهان متفاوت است. چرا که نداشتن سلطان به این معنی است که هیچ چیزی ندارند که ارائه بدهند ولی نداشتن برهان یعنی این‌که چیزهایی برای ارائه دادن دارند، ولیکن در برابر براهین پیغمبران شکست می‌خورند. بنابراین به‌طورکلی می‌توان مقصود از سلطان را هرگونه مجوّز و مدرکی دانست که می‌تواند گواه مشرکان بر شرک‌ورزشان باشد. خواه این گواه (العیاذ بالله) اذن و اجازه خداوند برای شرک‌ورزی باشد که در این صورت دلیل نقلی صرف به شمار می‌آید و خواه از نوع مدارک و اسنادی آسمانی باشد که در آن دلالاتی بر راستی و درستی شرک‌ورزی وجود داشته باشد. از تحلیل مطالبی که گذشت می‌توان نتیجه گرفت که مراد از «سلطان» در این آیات فقط می‌تواند فرشته، کتاب، وحی، پیامبر و هر چیزی غیر از برهان و حجّت و استدلال باشد. زیرا مشرکان همواره در مقابل پیامبران تا می‌توانستند برهان و استدلال می‌آوردند. ولی در این‌جا می‌گویند آن‌ها هیچ سلطانی ندارند.

تحلیل دیگری نیز وجود دارد که می‌توان عدم کاربرد معنای «برهان و استدلال» را برای «سلطان» به اثبات رساند؛ این موضوع در ادامه بررسی می‌شود و خواهیم گفت که مراد از «بینه» و «سلطان» در حوزه معنایی معجزه چیست و چه مصداق‌هایی دارند و به علت اینکه

«برهان (چه معجزه‌هایی که برهان نامیده می‌شوند و چه دلیل و استدلال)» زیرمجموعه «بینه» است و بین «سلطان» و «بینه» ارتباط «تباین» برقرار است می‌توان نتیجه گرفت که این دو کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند.

۴- معنای نسبی

آنچه گذشت، نظرات دانشمندان مختلف در مورد واژه «سلطان»، بدون در نظر گرفتن آن در دستگاه معناشناختی خاصی بود؛ یعنی همان معنایی که در لغت‌نامه‌ها و تفاسیر قرآن برای کلمه «سلطان» بیان شده است. با توجه به این‌که معنای کلمات در گذر زمان دست‌خوش دگرگونی‌هایی می‌شود لذا برای دستیابی به معنایی که خداوند متعال از این واژه در قرآن کریم اراده کرده است، می‌بایست آن را در درون دستگاه معناشناختی قرآن مورد بررسی قرار داد که آیا معنایی که در لغت‌نامه‌ها آمده صحیح می‌باشد یا معنای دیگری مد نظر بوده است.

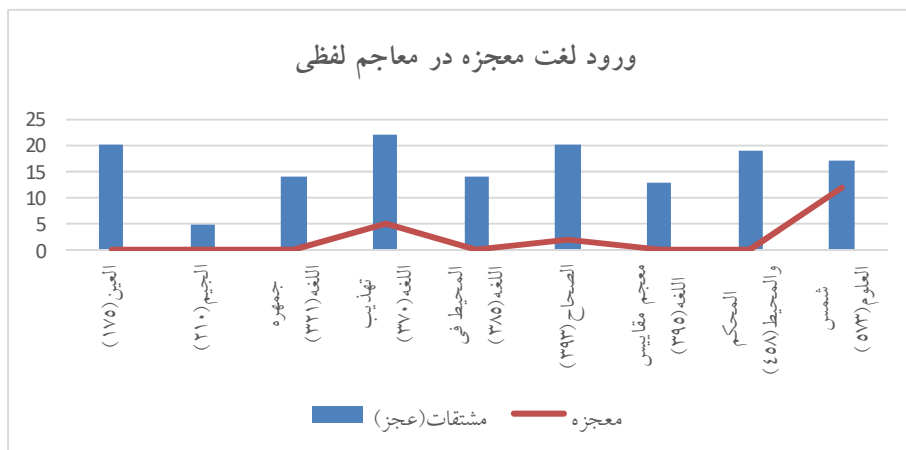
برخی بدون توجه به این مهم، با استناد به ظاهر آیات معنای نسبی «سلطان» را در دستگاه معناشناسی قرآن «دلیل، حجت و برهان» و یا «معجزه» می‌دانند (قرشی، ۹۰/۳). اما با مردود دانستن معنای «حکومت سیاسی، دلیل، برهان، استدلال و شی نورانی» برای سلطان، معنای اصلی آن را «مانعی مسلط بر دیگران، که آن‌ها را از مقصودشان منحرف گرداند» در نظر می‌گیریم و این کلمه را در دو حوزه معنایی «معجزه» و غیر معجزه بررسی می‌نماییم.

۴-۱. بررسی «سلطان» در حوزه معنایی معجزه

کلمه «معجزه» در قرآن کریم بکار نرفته است. با بررسی که صورت گرفت حاصل گردید این کلمه در هیچ‌یک از کتاب‌های قرن‌های اول تا سوم هجری وجود نداشته است. حتی در کتاب‌های لغتی که در این قرن‌ها نوشته شده‌اند می‌بینیم که با وجود استعمال مشتقات فراوانی از ریشه «عجز» اما کلمه «معجزه» به چشم نمی‌خورد.

خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵ق) در کتاب «العین» ذیل واژه‌ی «عجز»، ۲۰ کلمه از مشتقات آن را تعریف نموده است اما نه تنها در ذیل واژه‌ی «عجز»، از «معجزه» سخنی به میان نمی‌آورد، بلکه در سرتاسر کتابش این الفاظ یافت نمی‌شوند. پس از فراهیدی همین موضوع در مورد سایر لغویان نیز صادق است؛ اسحاق بن مرار شیبانی (م ۲۱۰ق) در کتاب «الجیم» (۲/۲۴۵)، ابن دُرید (م ۳۲۱ق) در «جمهره اللغه» (۴۷۰)، محمد بن احمد بن ازهری (م ۳۷۰ق) در «تهذیب اللغه» (۱/۲۱۹)، اسماعیل بن عباد (م ۳۸۵ق) در «المحیط فی اللغه» (۲۴۲) نیز کلمه‌ی معجزه را در ذیل واژه «عجز» تعریف نمی‌کنند البته ازهری در ۵ جای کتاب لغت خود، از «مُعْجَزَه» به همان معنای مصطلح امروزی آن یاد می‌کند.

سیس اسماعیل بن حماد جوهری (م ۳۹۳ق) در «الصحاح؛ تاج اللغه و صحاح العربیه» (۸۸۳-۸۸۴)، در ذیل واژه «عجز» کلمه «معجزه» را به همان معنای مصطلح امروزی تعریف می‌نماید. پس از جوهری، احمد بن فارس (م ۳۹۵ق) در «معجم مقاییس اللغه» (۴/۲۳۲)، و ابن سبیه (م ۴۵۸ق) در «المحکم و المحيط الاعظم» (۱/۲۹۸)، همچون پیشینیان کلمه «معجزه» را در کتاب‌های لغت خود تعریف نمی‌کنند و در نهایت، حمیری (م ۵۷۳ق) در «شمس العلوم و دواء الکلام العرب من الکلوم» (۷/۴۳۹)، این کلمه را در معجم لفظی خود بکار می‌برد و پس از او نیز در تمامی معاجم لفظی، قرآنی، فقهی و... کاربرد این واژه شایع می‌شود.



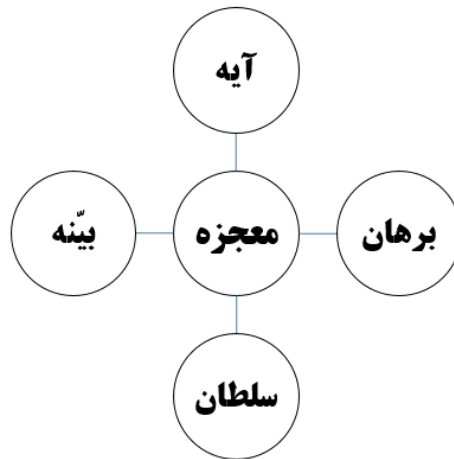
همان‌طور که دیده می‌شود اولین نفری که کلمه‌ی «معجزه» را در کتاب لغت خود به‌کار می‌برد محمد بن احمد بن ازهری (۳۷۰ق) است. البته ایشان نیز، این کلمه را در ذیل ریشه‌ی «عجز» نمی‌آورد بلکه در جاهای مختلف کتابش از آن استفاده می‌کند. پس می‌توان نتیجه گرفت: تا قبل از ازهری (و البته قبل از وضع این کلمه توسط متکلمین) واژه «معجزه» اصلاً به‌وجود نیامده است. لذا می‌توان نتیجه گرفت که این واژه در کتاب‌های قرون اول تا سوم هجری وجود نداشته است.

نتیجه دیگری که می‌توان از این بخش بدست آورد این است که در برخی از روایات اهل بیت (ع) کلمه معجزه به چشم می‌خورد اما با توجه به اینکه شهادت امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۶۰ هجری بوده است، با فریة قبلی در تناقض است لذا نگارنده در مقاله «تاریخ‌گذاری روایات معجزه براساس روش تحلیلی متن و اسناد از فاطمه دست‌رنج؛ علیرضا طبیبی؛ محمد دهقانی» به اثبات می‌رساند که کلمه معجزه توسط راویان از قرن چهارم به بعد و همچنین ناشران و نسخه‌برداران از کتاب‌های اولیه وارد کتاب‌های روایی شیعه شده است و نتیجه نهایی این می‌شود که کلمه معجزه در عصر ائمه (ع) رایج نبوده است و در روایات ایشان (ع) نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد.

این کلمه از قرن چهارم به بعد در کتاب‌های مختلف لغوی، کلامی، روایی، تفسیری و... مسلمانان وارد شده است و بنظر می‌رسد جانشین مناسبی برای کلمات «آیه، بینه، برهان، سلطان» نبوده است «نگارنده این موضوع را در مقاله نقد و بررسی تعارف مسلمانان از معجزه به اثبات رسانده است»؛ زیرا همه این کلمات را در حاشیه قرار داده است و تا کنون کسی به حقیقت، نوع و مصداق این کلمات پرداخته است که مثلاً اگر سلطان معجزه است چه معجزه‌ای است و فرق آن با بینه و برهان و آیه چیست؟

رابطه جانشینی در علم معناشناسی با مطالعه واژه‌هایی مشخص می‌گردد که بتوانند جایگزین همدیگر شوند و واژگان به شرطی مترادف دانسته می‌شوند که بتوانند بدون ایجاد تغییری عمده در معنای جمله به جای یکدیگر قرار گیرند (ایزوتسو، ۱۹۶). در نتیجه

می‌توان گفت که کلمهٔ معجزه در مرکز دایرهٔ معنایی کلمات «آیه، بینه، برهان و سلطان» قرار می‌گیرد و لذا با بررسی جانشینی این کلمات، می‌توان آن‌ها را از یکدیگر متمایز نمود و در نهایت به این نتیجه رسید که آیا استفاده از کلمهٔ معجزه برای سلطان مناسب می‌باشد یا خیر؟ اما اگر قبل از ورود به مبحث «سلطان» دیگر کلمات این حوزهٔ معنایی بررسی نشود، در تعیین نوع معجزهٔ سلطان، بحث دچار ابهام شده و در نهایت نمی‌توان نتیجهٔ خوبی گرفت. از طرفی به علت اینکه در بسیاری از آیات قرآن این کلمات هم‌نشین یکدیگر شده‌اند حتماً می‌بایست در خصوص بقیهٔ کلمات نیز مطالبی ذکر شود. از مطالبی که گفته شد می‌توان حوزهٔ معنایی معجزه را در قرآن به شکل ذیل ترسیم نمود.



ع-۱-۱. آیه

کلمهٔ «آیه» با مشتقاتش، ۳۸۲ بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. هم‌نشینی این کلمه با کلمات گوناگون، آن را در دو حوزهٔ متنی و فرامتنی قرار داده است. در حوزهٔ متنی منظور از «آیه»؛ قرآن کریم می‌باشد و در حوزهٔ فرامتنی، تمامی مخلوقات خداوند متعال را شامل می‌شود در تقسیم‌بندی دیگری می‌توان آیات الهی را آفاقی و انفسی نامید که بازهم تمامی مخلوقات را شامل می‌شود. در این بین «معجزات» انبیاء که جزئی از مخلوقات خداوند می‌باشند نیز «آیه» نامیده شده‌اند. در هر صورت چه قرآن کریم و چه

سایر معجزات انبیاء و چه تمامی مخلوقات، همگی نشانه‌هایی برای ایمان آوردن به پروردگار متعال هستند و از نظر نوع خلقتشان توسط خداوند، هیچ فرقی بین آن‌ها وجود ندارد. یعنی هیچ فرقی بین خلقت انسان از خاک و خلق ناقه صالح از کوه برای خداوند نیست. ولی «معجزات» سریع‌تر انسان را به خالق هستی رهنمون می‌سازند. در نتیجه «آیه» به عنوان معجزه؛ نشانه‌ای است که زودتر انسان‌ها را به سوی خالق هستی رهنمون می‌سازد و لذا از سایر الفاظ در این حوزه معنایی از جمله؛ «بینه، سلطان، برهان» عام‌تر است.

۴-۱-۲. بینه

کلمه «بینه» ۱۹ بار به صورت مفرد و ۵۲ بار به صورت جمع در قرآن کریم به کار رفته است، لذا یک کلمه‌ی پرسامد در قرآن می‌باشد، پرسامدترین معنای بینه در قرآن کریم «معجزه با ۴۳ بسامد» و «قرآن کریم با ۱۹ بسامد» است، که اگر قرآن کریم را نیز معجزه در نظر بگیریم ۸۸٪ کاربرد بینه در قرآن کریم به معجزات الهی برمی‌گردد اما هیچ گزارش تاریخی و یا روایت قطعی وجود ندارد که بگوید همه مرسلین معجزات خارق‌العاده داشته‌اند. به عنوان نمونه خداوند متعال در آیه‌ی: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» (ابراهیم، ۹) می‌فرماید که حضرت نوح (ع) نیز بیّناتی داشته‌اند در حالی‌که تاریخ هیچ معجزه‌ای بجز طوفان برای ایشان گزارش نکرده است (البته طوفان نوح، از جمله بیّنات نیست، زیرا بینه برای ایمان آوردن در ابتدای امر می‌آید نه در پایان و برای عذاب). همچنین در آیه ۳۴ سوره غافر «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ»، حضرت یوسف (ع) را نیز با کلمه بیّنات همنشین می‌کند. ولی امورات خارق‌العاده‌ای که امروزه از آن‌ها به معجزه تعبیر می‌شود، با کارهایی که حضرت یوسف (ع) انجام داده کاملاً متفاوت است. ایشان تعبیر خواب، علم نبوت، بصیرت و... داشته‌اند که قرآن آن‌ها را بینه نامیده است. ولی امروزه ما این امور را معجزه نمی‌نامیم. لذا می‌توان نتیجه گرفت که «بیّنات» اعم از «معجزات» می‌باشند و به معنی واضح

کردن یک امر مجهول هستند برای کسانی که فهم آن امر برایشان مبهم است لذا این بیّنه می‌تواند از نوع علم، دانش، بصیرت، معجزات خارق‌العاده و... باشد. در نتیجه هر بیّنه‌ای «آیه» است ولی هر آیه‌ای «بیّنه» نیست. پس می‌توان گفت بین «آیه» و «بیّنه» ارتباط «عموم و خصوص مطلق» برقرار است.

۴-۱-۳. برهان

کلمه‌ی «برهان» با مشتقاتش در ۸ آیه از قرآن کریم به‌کار رفته است. در قرآن فقط سه معجزه هستند که «برهان» نامیده شده‌اند. این معجزات عبارتند از: قرآن؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» (النساء، ۱۷۴) و معجزه‌ی ید بیضاء و عصا؛ «فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِّن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» (القصص، ۳۲).

در قسمت قبل ثابت نمودیم که بیّنات اعمّ از معجزات هستند و لذا در این قسمت که ثابت شد برهان فقط سه معجزه هستند «قرآن، عصا، ید بیضاء» باید ثابت کنیم که این سه معجزه نیز بیّنه می‌باشند؛ قرآن کریم در ۱۹ آیه خود را «بیّنه» معرفی می‌کند: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ» (البقره، ۱۸۵) و همچنین (الانعام، ۱۵۷ و ۵۷؛ البقره، ۱۵۹ و ۹۹؛ الصف، ۶؛ یونس، ۱۵؛ مریم، ۷۳؛ الحج، ۱۶ و ۷۲؛ الاحقاف، ۷؛ سبا، ۴۳؛ الجاثیه، ۲۵؛ النور، ۱ و ۳۴ و ۴۶؛ العنکبوت، ۴۹؛ الحديد، ۹ و طلاق، ۱۱). در آیه‌ی ۷۲ سوره طه: «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ: (ساحران به فرعون) گفتند: هرگز تو را بر بیّناتی که برای ما آمده، مقدّم نخواهیم داشت» و به علّت اینکه منظور از آن بیّنات که برای آن‌ها آمده بود همان «ید بیضاء و عصا» است، می‌توان نتیجه گرفت که در این آیه، معجزه‌های «ید بیضاء و عصا» نیز «بیّنه» هستند. یعنی در حوزه‌ی معنایی «معجزه» در قرآن کریم؛ هر برهانی «بیّنه» است ولی هر بیّنه‌ای «برهان» نیست. پس می‌توان گفت بین «بیّنه» و «برهان» ارتباط «عموم و خصوص مطلق» برقرار است.

ع-۱-۴. سلطان

مفسران در تفسیر و ترجمه «سلطان و سلطان مبین» معانی گوناگونی را برای آن ارائه داده‌اند که عبارتند از؛

- قدرت بسیار عظیمی برای غلبه بر باطل (طوسی، ۵۸/۶).
- حجّت و دلیل آشکاری است که خصم محکوم گردد و نتواند منکر آن شود (نجفی خمینی، ۳۸۳/۷).
- معجزه عصا (میبدی، ۴۳۸/۴).
- دلیل و برهان آشکار و حسّی است که قابل هیچگونه اشکال نباشد و طرف مقابل را ملزم کند که نتواند جواب دهد (طیب، ۱۱۶/۷).
- ولایت و سیطره و غلبه‌ای که حضرت موسی(ع) در پرتو این معجزات نسبت به فرعون پیدا کرده بود و موجب خواری و نهایتاً هلاکت فرعون شد (گنابادی، ۳۳۷/۲).
- سلطه الهی که بگومگو را قطع کرده و بر عقول مسلط گردد که باعث شد موسی(ع) بر اوضاع جاری بین او و آل فرعون مسلط شود (طباطبائی، ۵۷۰/۱۰).
- منطوق نیرومند و دلائل دندان‌شکن (مکارم شیرازی، ۲۵۴/۳)

با تأملی در این عبارات، می‌فهمیم که تمامی این نظرات برگرفته از معنایی است که در لغت‌نامه‌ها برای «سلطان» آورده شده است اما همه این تعاریف بایکدیگر متفاوت هستند، پس کدام یک از آن‌ها صحیح می‌باشد؟ سؤال بعدی این است که چرا تاکنون به سلطان در قرآن معجزه گفته‌اند و در حقیقت سلطان چه معجزه‌ای می‌باشد؟ در ادامه به بررسی این موضوع پرداخته می‌شود تا مراد از سلطان مبین در قرآن کریم آشکار گردد.

کلمه «سلطان» با مشتقات آن ۳۷ بار در قرآن کریم به کار رفته است. قرآن کریم این معجزه را متفاوت با سایر معجزه‌ها معرفی می‌کند. شیخ طوسی در تفاوت بین «آیه» و «سلطان مبین» در آیه «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (المومنون، ۴۶-۴۵) می‌نویسد: گرچه هر دو لفظ به

معنی حجّت هستند؛ اما سلطان عطف به آیات شده و این بخاطر اختلاف این دو واژه با یکدیگر است (طوسی، ۵۸/۶) طبرسی نیز به تبع شیخ طوسی دارای چنین دیدگاهی است (طبرسی، ۲۹۰/۵). یعنی نمی‌توان گفت «ما موسی و برادرش هارون را با معجزاتمان و معجزه فرستادیم».

منظور از «آیاتنا» در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی مؤمنون، لفظ عامی نیست که تمامی مخلوقات خداوند را شامل شود بلکه همان ۹ معجزه‌ای هستند که در سوره‌ی نمل «فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِذْهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (النمل، ۱۲) خداوند متعال به حضرت موسی(ع) داد و ایشان را به سوی فرعونیان فرستاد. در آیات ۱۳۰ و ۱۳۳ سوره‌ی الاعراف ۷ عدد از این معجزات را معرفی می‌کند «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّيْنِ (قحطی) وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ (کمی میوه‌ها) لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (الاعراف، ۱۳۰) و «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ (سیلی که زمین را در خود غرق کند، منظور شکافته شدن دریا و غرق شدن فرعونیان نیست) وَالْجُرَادَ (ملخ) وَالْقُمَّلَ (مگس‌های ریز) وَالضَّفَادِعَ (قورباغه) وَالدَّمَ (خون) آيَاتٍ مُّضْتَلَّاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» (الاعراف، ۱۳۳) و ۲ معجزه‌ی دیگر نیز همان معجزه‌های «عصا» و «ید بیضاء» هستند.

با توجه به اینکه در آیه ۴۵ سوره مؤمنون «سلطان مبین» بعد از «آیاتنا» آمده است و همچنین در سوره الاعراف بعد از معرفی ۹ معجزه حضرت موسی(ع) در آیه ۱۳۶ می‌فرماید: «فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ: پس، از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم. زیرا آیات ما را دروغ می‌انگاشتند و از آن‌ها غفلت می‌ورزیدند»، پس نتیجه می‌گیریم بعد از معجزات نه گانه و هدایت نشدن فرعونیان آنها را در دریا غرق می‌کند. لذا شکافته شدن دریا جزء این نه معجزه نیست و خود معجزه‌ای جداگانه است که «سلطان مبین» نامیده می‌شود و این همان نکته‌ای است که تاکنون کسی بدان توجه نکرده است زیرا تاکنون همه بجای این کلمات و تحقیق در خصوص مصداق این کلمات کلمه «معجزه» را بجای آن‌ها استفاده کرده‌اند.

برهانان (یا همان ید بیضاء و عصا) جزء همین «آیاتنا» می‌باشند پس می‌توان نتیجه

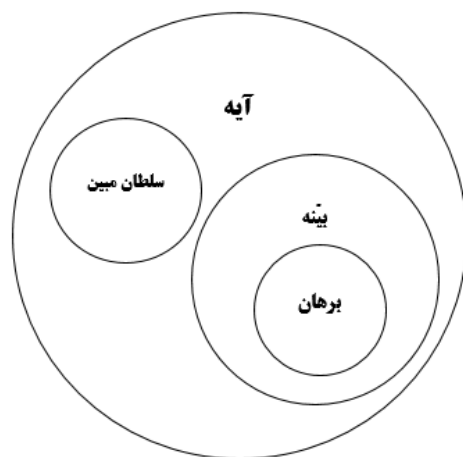
گرفت که «برهان» با «سلطان مبین» متفاوت است. اما منظور از آن، زمانی که از زبان منکران انبیاء به کار می‌رود عبارت است از آوردن معجزه‌ای که مخاطبان را به اجبار وادار به ایمان آوردن به خداوند متعال کند، زیرا در آیات ۹ الی ۱۱ سوره‌ی ابراهیم آمده است که خداوند پیامبران را با «بینات» به سوی قومشان فرستاد «جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِأُيُتَاتٍ» (ابراهیم، ۹) ولی آن‌ها ایمان نیاوردند و گفتند که مگر «سلطان مبینی» برای ما بیاورید «فَأَتُونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ» (ابراهیم، ۱۰) تا ایمان بیاوریم ولی پیامبران می‌گویند ما نمی‌توانیم بدون اذن خداوند «سلطانی» ارائه دهیم «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (ابراهیم، ۱۱). در نتیجه می‌فهمیم که «سلطان مبین» با «بینه» متفاوت است و هیچ‌گونه نقطه‌ی اشتراکی با هم ندارند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که این دو با هم «متباین» هستند، یعنی خداوند متعال معجزه «سلطان مبین» را فقط به حضرت موسی (ع) داده است «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (غافر، ۲۳) و در هیچ آیه و روایاتی اشاره نشده است که پیامبر دیگری معجزه «سلطان مبین» داشته است.

حال به بررسی نظرات مفسران می‌پردازیم؛ همان‌طور که گذشت برخی از مفسران مراد از سلطان مبین را معجزه‌ی بیضاء و عصا در نظر گرفته‌اند که در قسمت قبل بیان کردیم این تعبیر اشتباه می‌باشد. در انتخاب معنای اصلی «سلطان»، نمی‌توانیم آن را از جنس کلام و حجّت و برهان در نظر بگیریم و آن را مبنای آغاز معناشناسی قرار دهیم، کلام هرچند که خیلی منطقمند و محکم و مستدلّ باشد باز هم از جنس امورات خارق‌العاده نیست. مخصوصاً این‌که این سخنان منطقمند که از نوع «بینات» هستند را پیامبران ارائه دادند ولی مشرکان نپذیرفتند و گفتند «سلطان مبین» بیاورید و پیامبران نیز می‌گویند که ما نمی‌توانیم بدون اجازه خداوند آن را بیاوریم. آیا اگر از جنس کلام بود نیازی به چنین اذنی داشت؟ مگر غیر از این است که پیامبران تا می‌توانستند از دلیل و منطق استفاده کرده‌اند. از طرف دیگر این کلمات بصورت مجزا در قرآن کریم بکار رفته‌اند. معنای «فرمان‌روای سیاسی» نیز در قرآن برای «سلطان» اصلاً استفاده نشده است.

قرآن کریم، یکبار دیگر «سلطان مبین» را در اختیار حضرت موسی(ع) قرار می‌دهد که ایشان قبل از اجرای آن منصرف می‌شود. زمانی که ایشان به کوه طور می‌روند، پس از برگشت می‌بینند که بنی‌اسرائیل پس از دیدن آن‌همه «آیات» و «بیّنات» و «سلطان مبین» دوباره مشرک شده‌اند، دستور می‌دهد که یکدیگر را از بین ببرند، لذا قبل از شروع نزاع از این تصمیم منصرف می‌شود. «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنِ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا» (النساء، ۱۵۳). بنظر می‌رسد بهترین معنایی که برای این کلمه باید به‌عنوان معنای اصلی و مبنای معناشناسی در تعیین معنای نسبی انتخاب کرد عبارت است از: «مانعی مسلط بر دیگران، که آن‌ها را از مقصودشان منصرف می‌گرداند».

شاید برخی افراد بگویند مراد از «سلطان مبین» تورات است، اما این تعبیر نیز نمی‌تواند درست باشد زیرا در این آیات می‌فرماید موسی(ع) را به همراه «نه آیه» و «سلطان مبین» به سوی فرعون و اشراف قومش فرستادیم در حالی که موسی(ع) تورات را بعد از نابودی آن‌ها برای بنی‌اسرائیل می‌آورد.

در نهایت با جمع‌بندی تمامی مواردی که نگاشته شد، می‌توان گفت که مراد از «سلطان مبین» در قرآن «معجزه شکافته شدن دریا توسط حضرت موسی(ع) برای نابودی فرعون و اشراف قومش بود و آن‌هم به دلیل تکذیب تمامی آیاتی بود که برای آن‌ها فرستاده شد. همین سلطان مبین به شکل دیگری به ایشان داده شد که برای نابودی بنی‌اسرائیل بود و آن‌هم بعد از مشاهده آن‌همه بیّناتی بود که دیده بودند و سپس تکذیب کردند» و لذا با توجه مطالب قبل می‌توان نتیجه گرفت که بین «سلطان» و «برهان - بیّنه» ارتباط تباین برقرار است. با توجه به تعیین مصادیق معجزات مختلف «آیه، بیّنه، برهان و سلطان مبین» و اینکه تمامی مخلوقات خداوند «آیه» نامیده می‌شوند می‌توانیم دایره معنایی معجزه را به شکل زیر ترسیم نماییم.



۲-۴. بررسی «سلطان» در معنایی غیر از معجزات

با مطالعه آیات قرآن کریم، کلمه «سلطان» در برخی از آیات به عنوان امورات محسوسی به کار رفته است که مراد از آن همان شکافته شدن دریا می‌باشد. در برخی دیگر از آیات مراد از «سلطان» امورات غیر محسوس می‌باشد. از این روی با بررسی همنشین‌های این آیات، به دنبال استنباط مراد جدی کلمه «سلطان» در این آیات می‌باشیم. همان‌طور که در قسمت‌های قبل نیز بدان اشاره کردیم، معنای اصلی که می‌توان نقطه شروع معناشناسی در استنباط معنای نسبی باشد همان: مانعی مسلط بر دیگران است، که آن‌ها را از مقصودشان منصرف گرداند.

۲-۴-۱. کاربرد کلمه «سلطان» در خصوص «شیطان»

در هفت آیه از قرآن کریم، کلمه «سلطان» در خصوص شیطان بکار رفته است. این آیات عبات‌اند از:

«وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ وَّ مَن بَرَّ شِمَا تَسْلَطِي نَدَاثْتَم» (ابراهیم، ۲۲)، «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ: تُو هِرْكَز سلطه‌ای بر بندگان من، نخواهی یافت» (الاسراء، ۶۵)، «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا: چَرَا که او، بر کسانی که ایمان دارند، تسلطی ندارد» (النحل،

۹۹)، «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ: که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت؛ مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند» (الحجر، ۴۲)، «وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ: ما هیچ گونه سلطه‌ای بر شما نداشتیم، بلکه شما خود قومی طغیان‌گر بودید» (الصافات، ۳۰)، «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ: تسلط او تنها بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند، و آن‌ها که نسبت به او [= خدا] شرک می‌ورزند (و فرمان شیطان را به جای فرمان خدا، گردن می‌نهند)» (النحل، ۱۰۰) و «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ: او سلطه بر آنان نداشت جز برای این‌که مؤمنان به آخرت را از آن‌ها که در شک هستند باز شناسیم؛ و پروردگار تو، نگاهبان همه چیز است» (سبأ، ۲۱).

کاملاً مشخص است که معنای «سلطان» در این آیات نمی‌تواند «حجت، برهان و استدلال» باشد. در نتیجه مراد از آن امری غیر محسوس است و به این معناست که شیطان نمی‌تواند بگونه‌ای بر انسان‌ها مسلط گردد که اختیار را از آن‌ها سلب نموده و مانع از انجام امورات خیر آن‌ها شود. «قضای الهی در سلطه ابلیس بر پیروان و گمراهان نیز سلطه‌ای ابتدایی نیست بلکه کیفری است» (طباطبائی، ۱۶۹/۱۲).

۴-۲-۴. کاربرد کلمه «سلطان» در دایره معنایی «ولایت»

در سه آیه از قرآن کریم کلمه «سلطان» با مشتقاتی از «ولی» همنشین شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا» (النساء، ۱۴۴)، «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۱۰۰) و «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا: و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده، نکشید، جز بحق! و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است» (الاسراء، ۳۳).

دو آیه (النساء، ۱۴۴) و (النحل، ۱۰۰) را در قسمت‌های گذشته بررسی نمودیم. در این‌جا

به تحلیل آیه (الاسراء، ۳۳) می‌پردازیم. زمانی که کسی بر دیگری ولایت داشته باشد یعنی اختیارش در دست اوست و می‌تواند مانع از انجام امورات او گردد. منظور از سلطانی که در این آیه به ولی دم مقتول داده می‌شود، این است که اختیار قاتل را دارد (یا قصاص یا عفو یا دبه).

۴-۲-۳. کاربرد کلمه «سلطان» به معنای «عذر موجّه یا مدرک معتبر»

الف) در آیه «لَأُعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (النمل، ۲۱). حضرت سلیمان پس از اطلاع از غایب بودن هدهد، می‌گوید اگر او «سلطان مبینی» برای این غیبتش برای من نیاورد یا کیفر شدیدی برای او در نظر می‌گیرم و یا این‌که او را ذبح می‌کنم. مراد از سلطان مبین در اینجا «عذر موجّه یا مدرک معتبری» است که هدهد درباره قوم سبأ و خصوصیات اعتقادی و رفتاری آن‌ها به حضرت سلیمان (ع) ارائه کرد. و در پی آن مانع از انجام آن وعده عذاب حضرت سلیمان گردید.

ب) در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید! آیا کاری می‌کنید که برای خدا به زیان خود حجتی آشکار پدید آرید؟» (النساء، ۱۴۴)، جعل سلطان مبینی هم که برای خداوند بر ضد منافقینی که در جنگ احد با رسول خدا (ص) شرکت نکردند، صورت گرفته، معنای «وجود داشتن عذر موجّه برای عذاب منافقان در قیامت» می‌دهد. زیرا خداوند متعال کسی را بدون اتمام حجت، عذاب نمی‌کند.

ج) در آیه «أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ» (الصافات، ۱۵۶) و آیات قبل و بعد آن: خداوند به مخاطبان می‌گوید که به چه دلیلی می‌گویید فرشتگان دختران خدا هستند؟ یعنی آیا سند و مدرک معتبری برای این حرف دارید؟ و در آیه ۱۵۷ می‌گوید: «فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ: اگر راست می‌گویید کتابتان را بیاورید (کتابی که سندش از جانب خداوند قطعی باشد)». در نتیجه منظور از «سلطان مبین» در اینجا نیز، مدرک معتبری است که طرف مقابل نتواند آن را نپذیرد. همان‌طور که در قسمت‌های قبل اشاره کردیم، «سلطان» نازل شدنی است و نیاز به دو طرف فرستنده و گیرنده دارد.

د) در آیه «سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بَكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُواكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا: به زودی جمعیت دیگری را می‌یابید که می‌خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند، و هم از ناحیه قوم خودشان (که مشرکند. لذا نزد شما ادعای ایمان می‌کنند، ولی) هر زمان آنان را به سوی فتنه (و بت‌پرستی) بازگردانند، با سر در آن فرو می‌روند! اگر از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما نکشیدند، آن‌ها را هر جا یافتید اسیر کنید و (یا) به قتل برسانید! آن‌ها کسانی هستند که ما برای شما، تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده‌ایم» (النساء، ۹۱). مفسران در تبیین مراد جدی «سلطان مبین» در این آیه نظرات گوناگونی دارند ولی آنچه صحیح به نظر می‌رسد نظرات افرادی است که آن را «داشتن مدرک معتبر (عذر موجه) و اجازه‌ای برای کشتن منافقان» در نظر گرفته‌اند (آلوسی، ۱۰۸/۳).

۴-۲-۴. کاربرد کلمه «سلطان» به معنای «قدرت»

در آیه «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ» (الحاقه، ۲۹) که یک جمله حسرت‌انگیز است، می‌گوید گنهکاران در لحظه جان دادن، می‌بینند تمام قدرت و استطاعتی که داشته‌اند از بین رفته است. در این آیه نیز همان‌طور که مشخص است، منظور از «سلطان»، «دلیل و حجّت و برهان» نیست.

نتایج مقاله

۱- کلمه «سلطان» با مشتقاتش ۳۷ بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. این کلمه از جمله کلماتی است که در مورد اصالت، ریشه لغوی و معنای آن، نظرات متفاوتی مطرح شده است. برخی آن را اصالتاً عربی دانسته و برخی دیگر آن را از جمله واژگان دخیل، که از زبان‌های سامی یا آرامی وارد قرآن شده‌اند، می‌دانند و لذا اظهار نظر دقیقی در این مورد نمی‌توان کرد. در مورد ریشه لغوی آن نیز نظرات گوناگونی وجود دارد که عبارتند از: «سَلَطَ، سَلِطَ و سَلَطَنَ». اغلب معنایی که در لغت‌نامه‌ها برای آن ذکر شده است عبارت‌اند از: «حجّت و

برهان - چیرگی و غلبه از روی قهر - هرچیزی که نور می‌دهد - فرمان‌روای سیاسی».

۲- این معانی که در علم معناشناسی به آن‌ها «معنای اصلی» گفته می‌شود، مبنای اکتساب معنای نسبی در دستگاه معناشناختی قرآن به حساب می‌آیند اما با بررسی آیات قرآن کریم می‌توان نتیجه گرفت که «سلطان» در معنایی غیر از «دلیل، حجّت و برهان» و «فرمان‌روای سیاسی» بکار رفته است و معنای «شیء نورانی» اصلاً در قرآن وجود ندارد، لذا بنا بر قول لغویان «معنای اصلی» آن عبارت است از: «مانعی مسلط بر دیگران، که آن‌ها را از مقصودشان منصرف گرداند».

۳- با در نظر گرفتن معنای اصلی که در این مقاله برای سلطان در نظر گرفتیم «معنای نسبی» آن در دستگاه معناشناختی قرآن، عبارتند از: الف) معجزه‌ای غیر از بیّنات، ب) شکافته شدن دریا توسط حضرت موسی (ع) برای نابودی بنی اسرائیل و غلبه بر آن‌ها داشتن، ج) فرشته، وحی، رسول و کتاب (چیزهایی غیر از دلیل، حجّت و برهان) د) عذر موجه یا سند معتبر، ه) ولایتی که ولی دم مقتول بر قاتل دارد و یا ولایتی که شیطان بر انسان‌ها می‌تواند داشته باشد، ه) قدرت و استطاعتی که انسان بر مایملکش دارد.

۴- در دایره معنایی معجزه در قرآن کریم که عبارتند از «آیه، بیّنه، برهان، سلطان» باید گفت که تمامی مخلوقات خداوند «چه معجزات و چه غیر از آن‌ها» همگی «آیه» نامیده می‌شوند و لذا «آیه» از همه این الفاظ عام‌تر است، «بیّنه» نیز هم شامل معجزات است و هم غیر از آن «از جمله؛ دلیل، برهان و...» را شامل می‌شود در نتیجه بین «آیه» و «بیّنه» رابطه «عموم خصوص مطلق» برقرار است، «برهان» نیز که سه معجزه «قرآن، عصا، ید بیضاء» را شامل می‌شود در ذیل «بیّنه» قرار گرفته و ارتباط بین آن‌ها نیز «عموم خصوص مطلق» است، اما معجزه «سلطان» که همان شکافته شدن دریا بر روی فرعونیان و نابودی آن‌ها فقط یک‌بار در طول تاریخ رخ داده است و به همین علت از جنس برهان و بیّنات نیست و لذا بین آن‌ها ارتباط تباین برقرار است اما همه معجزات «بیّنه، برهان و سلطان» زیرمجموعه «آیه» هستند.

کتابشناسی

۱. القرآن الکریم
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ المسمی دیوان المبتدا والخبر، بیروت، دارالفکر، چاپ خلیل شهاده و سهیل زکار، ۱۴۰۸ق.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، جمهره اللغة، تحقیق و مقدمه رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۶۶ق.
۴. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
۵. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تحقیق محمد هارون عبد السلام، قم، مکتب الأعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۶. ابن قتیبہ دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم، الإمامه و السیاسة المعروف به تاریخ الخلفاء، چاپ علی شیری، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۱۰ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۸. احمدوند، عباس، تحولات مفهومی و مصدافی اصطلاح سلطان، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، شماره دوم، سال چهل و ششم، پائیز و زمستان، ۱۳۹۲ش.
۹. احمدی بیرجندی، احمد، بحثی درباره کلمه سلطان، مجله ادبی - تاریخی - تحقیقی یغما، شماره ۳۵۴، اسفندماه ۱۳۵۶ش.
۱۰. ازهری، محمد بن أحمد بن الأزهر الهروی، تهذیب اللغة، تحقیق محمد عوض مرعب، بیروت، دار النشر، دار إحياء التراث العربی، ۲۰۰۱م.
۱۱. اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۴ق.
۱۲. ایروتسو، توشی هیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی و زبان‌شناختی، ۱۳۶۱ش.
۱۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۱۴. باشا، حسن، الألقاب الإسلامیة فی التاريخ و الوثائق و الآثار، قاهره دارالنهضة العربیة، ۱۹۷۸م.
۱۵. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة قم، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۶. بروجردی، سیدمحمدابراهیم، تفسیر جامع، تهران، انتشارات صدر، ۱۳۶۶ش.
۱۷. جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس، ۱۳۸۶ش.
۱۸. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، إسرائ، ۱۳۹۱ش.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح؛ تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۳۶۷ش.
۲۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ش.
۲۱. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق.
۲۳. دسترنج، فاطمه؛ طیبی علیرضا؛ دهقانی محمد، تاریخ‌گذاری روایات معجزه براساس روش تحلیلی متن و اسناد، مجله علوم حدیث، سال بیست و پنجم، شماره دوم، ۱۳۹۹ش.

۲۴. همان‌ها؛ کوه‌رو، افسانه، نقد و بررسی تعریف‌های مسلمانان از معجزه، پنجمین همایش ملی اعجاز قرآن کریم، ۱۳۹۸ش.
۲۵. زبیدی، محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، چاپ علی هلالی و علی شیری، ۱۴۱۴ق.
۲۶. سیاوشی، کرم؛ وکیل، ابراهیم، مفهوم‌شناسی واژه سلطان در قرآن کریم، دوفصلنامه پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، سال ششم، شماره اول، پیاپی ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶ش.
۲۷. سید ابن قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، قاهره، دار الشروق، ۱۴۱۲ق.
۲۸. شبیبانی، اسحاق بن مرار، الجیم، قاهره، الهیئه العامه لشئون المطابع الامیریه، ۱۹۷۵م.
۲۹. صفوت، احمد زکی، جمهره خطب العرب، قاهره، شركة مکتبه و مطبعه مصطفى البابی الحلبي و اولاده، ۱۹۳۳م.
۳۰. صفوی، کورش، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۷ش.
۳۱. طباطبائی، سیدمحمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۷۴ش.
۳۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ش.
۳۳. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار سویدان، ۱۳۸۷ق.
۳۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث عربی، بی‌تا.
۳۶. طیب، سید عیدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش.
۳۷. عتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار، تاریخ یمینی، تهران، ابن سینا، قویم، ۱۳۳۴ش.
۳۸. عسکری، ابوہلال، فرهنگ واژگان مترادف، ترجمه کتاب فروغ اللغویه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۱۲ق.
۳۹. عنتره بن شداد، دیوان عنتره و معلقته، تحقیق خلیل شرف الدین، بیروت، مکتبه الهلال، ۱۹۹۷م.
۴۰. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، چاپ‌خانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ق.
۴۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، دارالهجره، ۱۳۶۷ق.
۴۲. قائمی‌نیا، علیرضا، إعجاز‌شناختی قرآن «نظریه‌ای جدید در باب إعجاز قرآن»، فصلنامه ذهن، شماره ۳۱، پاییز ۱۳۸۹ش.
۴۳. قرشی، سید علی‌اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
۴۴. گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد، بیروت موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۴۵. مقاتل بن سلیمان بلخی، الاشباه و النظائر، ترجمه سید محمد روحانی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر، برگزیده تفسیر نمونه، تلخیص احمد علی بابایی، چاپ سیزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ش.
۴۷. میبیدی، رشید الدین، کشف الأسرار و عدّه الأبرار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱ش.
۴۸. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۸ق.